



{۲۶} خداوند هیچ باک ندارد از اینکه مثلی زند هر چه باشد، پشه‌ای باشد یا فراتر از آن، اما کسانی که ایمان آورده‌اند می‌دانند که آن حق و از جانب پروردگارشان است، اما کفرپیشگان می‌گویند خداوند از این مثل چه خواسته؟ گروه بسیاری را با آن گمراه می‌کند و بسیاری را به راه می‌آورد، با آنکه گمراه نمی‌کند مگر با آن فاسقان را.

{۲۷} همان‌ها که پیوسته عهد خدای را، پس از بستن و محکم ساختن می‌گسلند و آنچه را خداوند دستور داده بیوندند قطع می‌کنند و در زمین همی فساد می‌کنند، اینان زیانکارانند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٢٧﴾

### شرح لغات

یستحیی، از حیاء: در بشر تأثر و منفعل شدن از بدی، و درباره خداوند مانند دیگر صفات چون غضب و کراهت و حب، مقصود اثر آن است، زیرا کسی که از عملی حیا کند خود را از آن باز می‌دارد.

ضرب المثل، یا از «ضرب فی الارض» گرفته شده، چون مانند مسافری که شهر به شهر می‌گردد، در زبان‌ها می‌گردد. یا از «ضرب الأوتار» است که مانند آهنگ‌ها، حالات و اوضاع روحی را می‌نمایاند. یا از «ضرب الخیمه» است، چون مثل‌ها مانند خیمه در میان ملل ثابت می‌مانند.<sup>۱</sup>

بعوضه: پشه ریز.

حق: ثابت، لازم، واقع، عدل، یقین.

فِسْق: بیرون رفتن یا جستن. فَسَقَتِ الرَّطْبَةُ عَنْ قِشْرِهَا یعنی خرما از پوست خود بیرون جست.

نقض: منهدم کردن بنا، شکستن استخوان، پاره کردن ریسمان.

میثاق: بستن، محکم ساختن. وثاق ریسمانی است که با آن بار را محکم کنند.

از آیه خطابیه «یا أَيُّهَا النَّاسُ» تا بشارت به بهشت، [سخن از] اصل دعوت قرآن کریم و نتایج اعراض یا گرویدن به آن است. دیگر آیات تفصیل همین دعوت است. از آنجا که قرآن نازل شده تا نفوس را تربیت کند و بالا برد و عقول را از آمیختگی به محسوسات و متخیلات به درک معقولات و حقایق برساند، بیشتر آیات آن، مَثَل یا چون مَثَل است. همین بهشت که در آیه پیش به آن بشارت داد، با نهرهای جاری و نعمت‌های جاویدانش، مَثَل لذات برتری است که درک آن چنان که هست با حواس دنیایی نشاید. ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ...﴾<sup>۱</sup>. ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾<sup>۲</sup> آن نعمت‌های پنهان از عقول دنیایی که چشم را پرمی‌کند و دل را می‌رباید، کسی آن‌ها را چنان که هست نمی‌داند.

قرآن، برای هدایت عموم به حقایق عقلی و حقیقت دنیا و آخرت، عزت و ذلت، فنا و بقای ملل، عاقبت کار داعیان به حق و عدل، ستم پیشگان و گناهکاران، مَثَل‌ها می‌زند و نمونه‌ها بیان می‌کند. (چون مَثَل غیر از معنای عرفی، به معنای نمونه هم می‌آید: ﴿وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾<sup>۳</sup>). پس بیان امثال، یکی از اصول قرآنی است. چنان که هر علم و کتابی اصول مسلّمه یا موضوعه‌ای دارد که در سرآغاز آن

۱. «مَثَلُ آن بهشتی که به پروا پیشگان وعده داده شده...»، الرعد (۱۳)، ۳۵.

۲. «پس هیچ کس نمی‌داند آنچه از روشنی چشم‌ها برای ایشان نهفته شده». السجده (۳۲)، ۱۷.

۳. «و او را نمونه‌ای برای بنی اسرائیل قرار دادیم». الزخرف (۴۳)، ۵۹.



باید دانسته شود، قرآن هم این اصل هدایت (بیان مَثَل را) تذکر داده است که خداوند به هر چه خواهد مثل می‌زند، گرچه در نظر مردمی پست و کوچک نماید مانند پشه ریز؛ چه همین خداوند حکیم است که جهانی از حکمت و قدرت را در پیکره ریز آن ممتثل کرده است.

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ»: در آغاز این سوره، تعریف و معنای واقعی ایمان، کفر و نفاق بیان شده است. هر جا [در قرآن] این اوصاف و عناوین ذکر شود، باید همان تعریف و معنا را در نظر آورد. با این توجه، مؤمن همان است که چشم غیب بین او باز شده و از ظاهر، باطن و از متغیر، ثابت و از مَثَل، مُمَثَل را می‌نگرد که همان حق است.<sup>۱</sup> [ایمان آورندگان]، با این نظر، از هر لفظ و عبارتی معنا و واقع و از هر پدیده خلقت تدبیر و حکمت آن را می‌بینند؛ چنان که همه موجودات را مَثَل‌ها و مظاهر صفات خداوند می‌نگرند؛ زیرا خداوند مَثَل دارد که در طول وجود او و کمال است، ولی مَثَل ندارد، زیرا که در عرض وجود او و نقص است: ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾<sup>۲</sup>، ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾<sup>۳</sup>. پس، [مؤمن] با همین دید ایمانی است که این مَثَل و هر مَثَلی را حق می‌داند و از جانب پروردگار، همان که برتر می‌آورد و می‌پرورد: «فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ». ﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ﴾<sup>۴</sup> ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِيَعْقِلُوهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾<sup>۵</sup>.

پس ایمان لازمه علم برهانی است و علم برهانی حرکت عقل است از

۱. ن. ک به معنی لغوی حق.

۲. «و خدای را مَثَل برتر است»، النحل (۱۶)، ۶۰.

۳. «چیزی همانند او نیست»، الشوری (۴۲)، ۱۱.

۴. «و آنان که به ایشان دانش داده شده می‌دانند که آنچه از پروردگارت به سوی تو فرو فرستاده شده راست و درست است»، سبأ (۳۴)، ۶.

۵. «و آن مَثَل‌ها را برای مردم می‌زنیم، و جز دانایان آن‌ها را به خرد در نمی‌آورند»، العنکبوت (۲۹)، ۴۳.



صورت‌های حسی و انعکاس آن در نفس به سوی صورت‌های خیالی؛<sup>۱</sup> این صورت‌ها نیز نمایاننده حقایق برتر است که فکر را به سوی آن‌ها هدایت می‌کند. حرکت عقلی از همین جا آغاز می‌گردد. اگر انسان از هر مثلی به مثل بالا پیش رفت و به این رشته ربوبیت پیوست، رو به هدایت است و از دریچه وجود یا مثل پشه ریزی، عالمی از حیات و قدرت و حکمت را می‌نگرد؛ ولی اگر درباره هر مثل خدایی دچار کفر شد، یعنی از معنا و حقیقت برتر پوشیده می‌ماند و از این گونه مثال‌ها نیز دچار تحیر می‌شود: «فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا»؟

«يُضِلُّ بِه كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِه كَثِيرًا» ظاهر این است که این جمله جواب استفهام «ماذا» باشد. و مراد از «کفر» «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا» یا کفر نسبت به مثل است، یعنی آنان که به خدا و کلامش ایمان اجمالی دارند و در مثال‌ها متحیرند و می‌گویند: خدا چه اراده کرده؟ و یا مقصود کفر مطلق است؛ یعنی اگر خدایی باشد و مثلی داشته باشد پس مقصودش چیست؟

درباره مؤمنین «يعلمون» و درباره کافران «يقولون» فرموده، زیرا گفته آنان مستند به مدرک و دلیلی نیست و تنها اظهار تحیر است. ممکن است این جمله گفته همان کافران باشد. به هر تقدیر، بیان اثر مثل‌های قرآن است که این آیات هدایت، مردم

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. علم از راه‌های مختلف به دست می‌آید که از همه آن‌ها یقینی‌تر از راه برهان است و به گفته اهل منطق: در میان انواع پنجگانه قیاس، تنها برهان است که انسان را به حقیقت می‌رساند و مستلزم یقین به واقع می‌باشد. (منطق مظهر، صناعت برهان، ترجمه علی شیروانی، ج ۲، ص ۱۶۹).

از این روی، جمله «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ»: پس کسانی که ایمان آوردند، در نتیجه ایمانشان می‌دانند که آن (مثل) حق است. یعنی در نتیجه آن ایمان به علمی می‌رسند که خداوند با این مثل به عنوان یک نوع برهان برای آنان زده است. «پس ایمان لازمه علم برهانی است»، یعنی پس از ایمان نخستین، شخص باید به وسیله دلیل و برهان به علمی دست یابد که ایمان او را به یقین برساند. «و علم برهانی حرکت عقل است از صورت‌های حسی و انعکاس آن در نفس به سوی صورت‌های خیالی» یعنی عقل انسان با برهان‌های علمی از مثال‌های محسوس و ظاهری فراتر رفته به مثال‌های معنوی و حقایق باطنی پی می‌برد.



مستعدی را از سرحد فطرت خارج کرده، به راه می اندازد: دسته‌ای از این به راه افتادگان، راه را گم کرده گمراه می گردند و دسته‌ای راه را جسته هدایت می شوند. کلمه «کثیراً» یا به حسب وضع [مردمان] پیش از [مواجه شدن با] مثل است؛ یا نسبت به کسانی است که کوتاه فکر و غافل اند و این آیات در آن‌ها اثری ندارد. چنان که قوای طبیعت موجودات مستعد را از سکون بیرون می آورد و برمی انگیزد؛ از این‌ها دسته‌ای به سوی تکامل می گرایند و دسته‌ای از طریق تکامل منحرف می شوند و همه این‌ها نسبت به آنچه به حال سکون و وضع نخستین مانده اند بسیار است.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس<sup>۱</sup> خداوند به سبب قرآن و مثل‌های آن گروهی راه‌دایت می کند، برای آنکه خداوند مبدأ خیر و قرآن کتاب هدایت است، پس اضلال چیست و چگونه مثال‌های قرآن هم هدایت می کند و هم اضلال؟ جمله محصوره بعد «الْأَلْفَاسِقِينَ»، جواب این دو سؤال است: قرآن، تنها در نفوس منحرف فاسقان که با اراده و اختیار و تشخیص از حدود بیرون رفته‌اند گمراهی می افزاید.

با توجه به معنای لغوی «فسق» قرآن فاسقان را چگونه تعریف کرده است؟  
**«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ»**: عهد، ذمه، یا مسئولیت نسبت به چیزی است که شخص به عهده می گیرد. اضافه «عهد» به «الله» و بدون تعیین و توصیف، عمومیت و شمول آن را می رساند. پس هر نیک و بد و خیر و شرّی را که انسان به حسب فطرت درک و هر مسئولیتی را که احساس می کند، و سنت‌هایی که در میان ملل مشهود است و هر چه به وسیله پیامبران انجام و یا ترک آن ابلاغ شده، عهد خدایی است. این عهد اولی گاه تأیید و محکم می شود: «مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ»، میثاق آن

۱. سعدی، گلستان، باب اول «در سیرت پادشاهان»، حکایت ۴.



از جانب خدا به وسیله شرایع است که حدود و آثار و ثواب و عقاب آن‌ها را بیان می‌کند. و هم با عقل و تجربه است که نتایج آن عهود را می‌فهماند. میثاق از جانب خلق درک و پذیرش و به کار بستن آن عهد است. به سبب همین عهدها و پیمان‌ها، وجدانیات و فطریات با ادراک، درک با عمل، فرد با دیگران، خلق با خالق، مقدمه با نتیجه و دلیل با مدلول مرتبط و پیوسته می‌گردد. آنان که این عهود را نقض می‌کنند چون از حدود فطرت و عقل و از مسئولیت سرباز زده و بیرون رفته‌اند، فاسق‌اند، مانند هسته‌ای که از قشر طبیعی خود بیرون رود. چون این روابط و پیوندها را قطع کرده، قاطع‌اند و چون با قطع روابط، نیروهای انسانی خود و دیگران را از طریق هدایت و خیر باز داشته‌اند و فاسد کرده‌اند مفسدند. در نتیجه همه این‌ها زیانکارند: «أَوْلَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ». پس فسق، چنان‌که آیه معرفی می‌کند، نقض عهد و قطع وصل و افساد در زمین است و نتیجه همه این‌ها زیان‌های معنوی و مادی است.

با مثلی می‌توان این مطلب را به ذهن عموم نزدیک‌تر کرد: چرخ و مهره هر دستگاهی که به حسب ساختمان مخصوصش قرار و عهدی دارد که باید در جا و محل مخصوص آن کارخانه قرار گیرد، چون در محل خود قرار گرفت، با کُل دستگاه متصل و مرتبط می‌شود، اگر این جزء کوچک یا بزرگ از جای خود بیرون جَست، یعنی فاسق شد، هم عهد ساختمانی‌اش نقض شده هم ارتباطش با کل و سابق به لاحق قطع گردیده است که نتیجه آن فساد و زیان عمومی دستگاه را دربردارد.

خلاصه مطلب آیه این است که در زمینه نفوس فسق پیشگان، هدایت منشأ ضلالت می‌شود؛ چنان‌که خیر در راه شرّ و سرمایه‌ها موجب زیان می‌گردد. علت این نقض عهدها و قطع وصل‌ها، به سر بردن در پرده‌های کفر و هواهای نفسانی و چشم‌پوشی از آیات الهی است؛ پس باید در آیه بعد تأمل کرد و از این آیه، آیاتی خواند: